



# فصل هفتم

## طبیعت



## پروازِ قطره

خورشید، وسط آسمان بود و از بالا به دریای آبی نگاه می‌کرد، ناگهان آب دریا موجی زد و قطره‌های آب به اطراف پراکنده شدند. خورشید قطره‌ی آبی را دید که خیلی ناراحت است. از او پرسید: «چرا این قدر ناراحتی؟»

قطره گفت: «دلم می‌خواهد مثل چند روز پیش، به شکل ابر دربیایم.»

خورشید گفت: «چه شد که به دریا آمدید؟»

او گفت: «ما اول ابر بودیم. یک روز داشتیم باد دوستانمان بازی می‌کردیم که ناگهان باد تندی وزید. باد،

ما را به این طرف و آن طرف بُرد. آن جا هوا خیلی سرد بود؛ باران شدیم و روی دریا باریدیم خیلی از دوستانم

روی کوه و جنگل و صحرا باریدند؛ بعضی از آن‌ها هم، همراه رودها به دریا آمدند.»

خورشید گفت: «حالا چرا دلتان می خواهد دوباره به شکل ابر دربیایید؟»  
قطره‌ی آب گفت: «چون دوست داریم در آسمان به این طرف و آن طرف برویم. در آن جا باران  
بشویم و بر زمین هایی که به آب نیاز دارند بیاریم و گل ها و گیاهان تشنه را سیراب کنیم.»  
خورشید لبخندی زد و گفت: «عزیزم، هیچ ناراحت نباش! من می توانم دوباره شما را به شکل ابر قشنگی  
در بیاورم.»

قطره با خوش حالی فریاد زد: «راست می گویی؟»  
خورشید گفت: «بله!» بعد، گرما و نور خود را روی قطره های آب پاشید. آن ها کم کم گرم شدند، بعد  
هم آرام آرام بخار شدند و بالا رفتند و به شکل یک نگه ابر کوچک و قشنگ درآمدند.  
ابر کوچولو آن قدر بالا رفت که به خورشید نزدیک شد و صورت طلایی و قشنگ خورشید را بوسید.



## درست، نادرست



- ۱- خورشید کنار آسمان بود.
- ۲- قطره دلش می خواست ابر بشود و بیارد.
- ۳- قطره ها کم کم گرم شدند؛ بعد هم آرام آرام بخار شدند.
- ۴- .....

## گوش کن و بگو



- ۱- خورشید چه دید؟
- ۲- چرا قطره ها دوست داشتند به شکل ابر دربیایند؟
- ۳- پایان داستان چه شد؟
- ۴- .....

## واژه سازی



- به چیزی که مناسب نباشد، « نامناسب » می گویند.
- به کاری که تمام نشده باشد، « ناتمام » می گویند.
- به کسی که راحت نباشد، « ناراحت » می گویند.

## حالا تو بگو



ناآشنا، نامرتب، نادرست، ناپینا، ناشنوا، ناراضی



## بیاموز و بگو

- آب بخار می شود ← آب آرام آرام بخار می شود.  
 او حرف می زند ← او آهسته آهسته حرف می زند.  
 او غذا خورد ← او تند تند غذا خورد.



## حالا تو بگو

- ..... ← علی درسش را خواند  
 ..... ← گلی آمد



## پیداکن و بگو

- ۱- کلمه‌هایی را که حرف «ح» دارند.  
 ۲- کلمه‌هایی که حرف «و» در آن‌ها صدای «ا» می‌دهد.



## فکر کن و بگو

- ۱- خورشید چه فایده‌هایی دارد؟  
 ۲- چرا باید در مصرف آب صرفه‌جویی کنیم؟



## بازی، بازی، بازی

دانش‌آموزان کلاس به چند گروه تقسیم شوند. یک گروه از دانش‌آموزان به جلوی کلاس بیایند. اولین نفر، یک کلمه بگوید و هر کدام از اعضای گروه یک کلمه به آن اضافه کنند تا جمله‌هایی ساخته شود. این بازی تا پایان کار گروه ادامه یابد.



## شیر و موش

شیری در زیر درختی خوابیده بود. موشی از راه رسید و شروع کرد به بازی کردن با دم او. شیر از خواب بیدار شد و با خشم موش را گرفت. موش با ترس و لرز گفت: «ای شیر مرا ببخش. من هم یک روز به تو کمک می‌کنم.» شیر خنده‌اش گرفت، فکری کرد و گفت: «موش برای من که سلطان جنگل هستم، چه کار می‌تواند انجام دهد؟»

چندی گذشت و شکارچی‌ها شیر را به دام انداختند. شیر هرچه تلاش کرد، نتوانست خود را نجات دهد. همان موقع، موش رسید، بندها را جوید و شیر را نجات داد. شیر از این که موش را دست کم گرفته بود، پشیمان شد و به اشتباه خود پی بُرد.

\*\*\*

\* به نظر شما چرا شیر، در دام شکارچی‌ها افتاد؟





## مثل دانشمندان

در یک روز تعطیل، من همراه پدر و مادرم به پارک جنگلی رفته بودم. پدر گفت: «فصل بهار چه قدر تشنگ است. نگاه کن چه قدر گیاه و حیوان این جاست. هر کدام برای خودش یک جور زیبایی دارد. خیلی از حیوانات و گیاهانی را که در کتاب خوانده بودی، امروز می توانی این جا پیدا کنی. مثل دانشمندان به آن ها نگاه کن! کسی چه می داند شاید تو هم دانشمند بزرگی برای کشورت بشوی.»

پدر، قدم زنان به تماشای طبیعت رفت ولی مادرم نشست و اطراف را نگاه می کرد. من با دقت به طبیعت زیبا نگاه می کردم. یک سنجاقک تشنگ دیدم ولی همین که خواستم او را بگیرم، مادرم گفت: «به این جانور زیبا چه کار داری؟»

رفتم قورباغه بگیرم. گفت: «دست نزن، کشف است!» دنبال یک ملخ دویدم و او را گرفتم. مادرم گفت: «تو امروز برای بازی آمدی، برو گردش کن» کمی صبر کردم و گفتم: «اگر قرار است من دانشمند بشوم باید این ها را خوب نگاه کنم و

دست و پا و شاخک هایشان را بشمارم.»  
مادر گفت: «تو می خواهی دانشمند

شوی، خوب است ولی باید مراقب باشی به چیزهای دیگر آسیب نرسانی» گفتم:

«این ها هم در این مدت دست و پای من را بشمارند آن وقت همه دانشمند می شویم.

من جانور شناس. آن ها آدم شناس.»





## درست، نادرست

- ۱- روز جمعه همراه پدر و مادرم به کوهستان رفته بودیم.
- ۲- گیاهان و جانوران هر کدام یک جور زیبایی دارند.
- ۳- اگر قرار است من دانشمند شوم، باید از این جانوران نگهداری کنم.

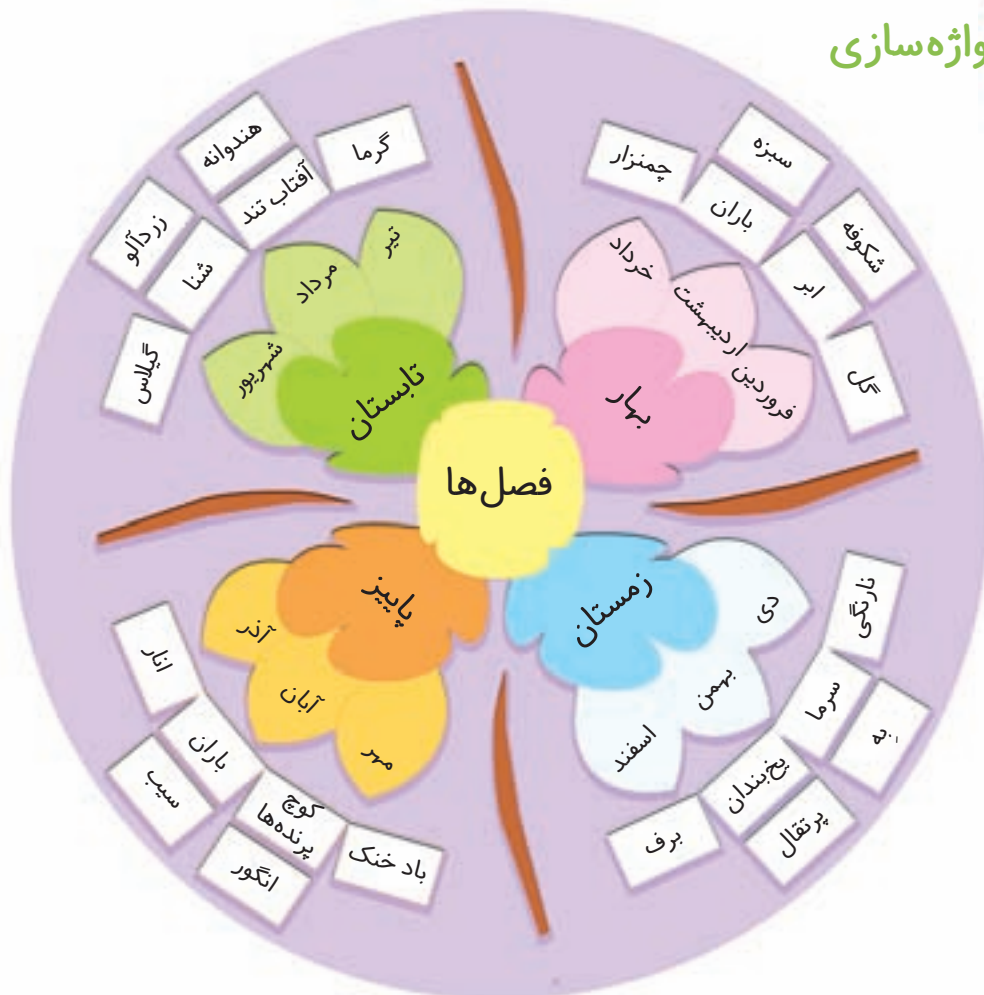


## گوش کن و بگو

- ۱- ماجرای درس در کجا و در چه فصلی اتفاق افتاده بود؟
- ۲- چه جانورانی توجه کودک کنجکاو را جلب کردند؟
- ۳- پیشنهاد پدر برای این که فرزندش مثل دانشمندان رفتار کند، چه بود؟



## واژه‌سازی





## بیاموز و بگو



- صدای جیک جیک گنجشکان به گوش می‌رسید.
- صدای چهچه بلبل‌ها به گوش می‌رسید.
- صدای شرشر آب را از دور می‌شنیدم.
- بچه‌ها با هم بیج بیج می‌کردند.

## حالا تو بگو



- ..... قارقار می‌کند.
- ..... بع بع می‌کند.
- ..... هاپ‌هاپ می‌کند.
- ..... قوقولی قوقو می‌کند.

## پیداکن و بگو



- ۱- کلمه‌هایی را که در آن‌ها نشانه‌ی «قق» وجود دارد.
- ۲- کلمه‌هایی که در آن‌ها نشانه‌ی «ط» وجود دارد.

## فکر کن و بگو



- ۱- کدام فصل را بیش‌تر دوست داری؟ چرا؟
- ۲- برای این که دانشمند شوی، چه کارهایی باید انجام بدهی؟



## درخت کاری

به پایش جوی آبی می کشانم  
برای یادگاری می فشانم

\*

بسازد بر سر خود شاخساری  
شود زیر درختم سبزه زاری

\*

درختم چتر خود را می کشاید  
دل هر رهگذر را می رباید

\*

میان روزگرمی، می رود خواب  
درختی کاشتی، روح تو شاداب  
عباس یمنی شریف

به دست خود درختی می نشانم  
کمی تخم چمن بر روی خاکش

درختم کم کم آرد برگ و باری  
چمن روید در آن جا سبز و خرم

به تابستان که گرما رو نماید  
خنک می سازد آن جا راز سایه

به پایش خسته ای بی حال و بی تاب  
شود بیدار و گوید: ای که این جا



## نمایش



## بلبل و مورچه

مورچه مشغول کار و دانه پیدا کردن است و بلبل از این شاخه به آن شاخه می‌پرد و آواز می‌خواند. (چهچه می‌زند) باد می‌آید و هوهوکنان از بین درختان می‌گذرد و برگ‌های درخت‌ها می‌ریزد. یکی دو نفر در حالی که سردشان شده، از خیابان عبور می‌کنند. مورچه در خانه‌اش نشسته، استراحت می‌کند و دانه می‌خورد. بلبل لرزان به در خانه‌ی مورچه می‌آید و در می‌زند.

مورچه: کیه؟

بلبل: «خیلی سردم شده و گرسنه هستم. کمی دانه به من می‌دهی؟»

مورچه با خنده: «کسی که در تابستان آواز می‌خواند و به فکر فردایش نیست، حالا باید از سرما بلرزد.»

بلبل با ناراحتی در گوشه‌ای می‌نشیند و به فکر فرو می‌رود و با خود می‌گوید: «اگر تا سال بعد زنده بمانم،

در تابستان کار و تلاش می‌کنم، تا محتاج دیگران نشوم.»



## بخوان و بیندیش



### روباه و خروس

روزی بود و روزگاری بود.

خروسی بود که قصه گفتن و داستان

شنیدن را دوست می‌داشت و هر وقت

مرغ‌ها و کبوترها و گنجشک‌ها را می‌دید

از آن‌ها می‌خواست که سرگذشت‌های خود را

تعریف کنند. آن‌ها هم خروس را دعوت می‌کردند، و

هر چه را خودشان دیده بودند و هر چه را شنیده بودند از

حیله‌ها و حقه‌هایی که شغال‌ها و روباه‌ها و شکارچی‌ها برای

گرفتن مرغ‌ها به کار می‌بردند و از بلاهایی که بر سر خودشان یا

دوستانشان آمده بود، سخن می‌گفتند.

یک روز، خروس، قدم زنان به صحرا رسید. فصل بهار بود و

صحرا سبز و خرم بود، درخت‌ها شکوفه کرده و بوی گل در هوا پیچیده

بود. خروس دلش به شوق آمد و به صدای بلند آوازی خواند.

روباهی در آن نزدیکی بود. صدای خروس را شنید و به سرعت به طرف

خروس آمد. خروس همین که روباه را دید، از ترس پرید روی دیوار و از آن جا به

روی شاخه‌ی درختی پرید و همان جا نشست. روباه به خروس گفت:

چرا رفتی بالای درخت؟ مگر از من می‌ترسی؟ من که با تو دشمنی ندارم. من وقتی

آواز تو را شنیدم و دیدم آواز خوبی داری، آمدم با تو دوست شوم. امروز هوا هم خیلی خوب

است، قدری با هم در این صحرا گردش کنیم.

خروس که داستان‌های بسیاری از حیله‌ی روباه شنیده بود و می‌دانست این حرف‌ها همه برای

پایین آوردن او از درخت است، جواب داد: بله هوا خوب است، صحرا هم سبز است، گل‌ها هم شکفته



است، آواز من هم بد نیست ولی من تو را نمی‌شناسم و همیشه پدرم مرا نصیحت می‌کرد که با مردم ناشناس رفاقت نکنم و با کسی که از من قوی‌تر است در جاهای خلوت تنها گردش نکنم. من همیشه پند پدر را به یاد دارم، روباه فوراً گفت: بله، بله، من هم با پدرت دوست هستم، چه مرد خوبی است، من از موقعی که تو بچه بودی هر روز به خانه‌ی شما می‌آمدم، اتفاقاً همین دیروز، ساعتی با پدرت بودم، از تو هم تعریف می‌کرد و می‌گفت: پسرم خیلی باهوش و زیرک است و بعد پدرت از من خواهش کرد که در صحرا و بیابان مواظب تو باشم تا کسی نتواند به تو آسیبی برساند.

خروس گفت: پدرم هیچ وقت از تو صحبتی نکرد. من هرگز یاد ندارم که روباهی در خانه‌ی ما رفت و آمد داشته باشد. اصلاً پدر من پارسال درگذشت. روباه گفت: ببخشید، مقصود من مادرت بود. دیروز مادرت سفارش می‌کرد که تو را تنها نگذارم، حالا اگر میل نداری گردش کنی، حرفی نیست، ولی از این که از راه رفتن با من احتیاط می‌کنی خیلی متأسفم که هنوز دوست و دشمن خود را نشناخته‌ای و نمی‌دانم چه کسی ممکن است از من بدگویی کرده باشد.

خروس گفت: من این را می‌دانم که خروس و روباه نباید با هم رفاقت کنند. چون که روباه از خوردن خروس خوشش می‌آید و خروس عاقل باید دلش برای خودش بسوزد و با دشمن خود دوستی نکند. روباه با خنده جواب داد: گفתי دشمن؟ دشمن کدام است؟ مگر خبر نداری، دشمنی از میان حیوانات برداشته شده و سلطان حیوانات دستور داده است که تمام حیوانات با هم دوست باشند و هیچ کس به دیگری آزاری نرساند.

وقتی روباه داشت این حرف‌ها را می‌زد، خروس، گردن خود را دراز کرده بود و توی راهی که به آبادی می‌رسید، نگاه می‌کرد.

روباه پرسید: کجا را نگاه می‌کنی، حواست این جا نیست؟ خروس گفت: حیوانی را می‌بینم که از طرف آبادی دارد می‌آید، نمی‌دانم چه حیوانی است اما از روباه، کمی بزرگ‌تر است و گوش‌ها و دم بزرگ دارد و پاهایش باریک و بلند است و مثل برق و باد می‌دود و می‌آید. روباه از شنیدن این حرف ترسید و دست از فریب دادن خروس برداشت و در فکر بود که به کجا بگریزد و چگونه پناهگاهی پیدا کند و پنهان شود و شروع کرد به طرف صحرا رفتن.

خروس که روباه را خیلی وحشت زده دید، گفت: حالا کجا می‌روی؟ صبر کن ببینم این حیوان که می‌آید، چه جانوری است؟

روباه گفت: نه، از نشانه‌هایی که تو می‌دهی، معلوم می‌شود که این یک سگ شکاری است و ما میانه‌ی خوبی با هم نداریم، می‌ترسم مرا اذیت کند. خروس گفت: پس چه طور خودت الان می‌گفتی که همه با هم دوست هستند و گرگ و گوسفند و روباه و خروس رفیق شده‌اند و کسی با کسی کاری ندارد؟ روباه گفت: بله، اما می‌ترسم این سگ هم مثل تو این خبر را هنوز نشنیده باشد. این را گفت و پا به فرار گذاشت.

(مرزبان نامه، باز نویسی مهدی آذر یزدی)

## ❖ درک و دریافت

- ۱- روباه برای فریب خروس، چه تلاشی کرد؟
- ۲- خروس چگونه از فریب روباه در امان ماند؟

## نیایش

ای پروردگار عزیز، مهر و محبت تو، به همی موجودات رسیده است،  
ما را هم در پناه مهر و محبت خویش قرار بده.  
خدایا، به ما تندرستی و توانایی بده تا بتوانیم در درس و زندگی موفق  
باشیم و به میهن عزیزمان، ایران، خدمت کنیم.  
ای خدای بزرگ و مهربان، اکنون که یک سال بزرگ تر شدم و  
کلاس دوم دبستان را با یاری و لطف تو به پایان رساندم، از تو سپاس گزارم  
و امیدوارم همیشه یار و یاور من باشی.





## فهرست کتاب‌های مناسب پایه‌ی دوم ابتدایی

| نام کتاب                               | نویسنده یا مترجم      | ناشر                 |
|--|-----------------------|----------------------|
| ۱- هدیه‌ی خاله نگین                    | افسانه شعبان نژاد     | کانون                |
| ۲- نماز فرشته                          | نورا حق پرست          | کانون                |
| ۳- مهمان‌های ناخوانده                  | فریده فرجام           | کانون                |
| ۴- قصه‌ی کرم ابریشم                    | نورالدین زرین کلک     | کانون                |
| ۵- راز آبگیر                           | سرور پوریا            | کانون                |
| ۶- روز بزرگ جوجه کوچولو                | ترجمه: مژگان شیخی     | انتشارات قدیانی      |
| ۷- قصه‌های شب ۱ تا ۵                   | برادران گریم          | انتشارات قدیانی      |
| ۸- قصه‌های شب ۶ تا ۱۰                  | برادران گریم          | انتشارات قدیانی      |
| ۹- مجموعه‌ی هفت قصه‌ خنده‌ی کبک (۱)    | محمد میرکیانی         | انتشارات مدرسه برهان |
| ۱۰- بازرگان و طوطی                     | بازنویسی محمود کیانوش | انتشارات دهداری      |
| ۱۱- رنگین کمان                         | جمشید سپاهی           | کانون                |
| ۱۲- دختری که زیاد می‌دانست             | محمد حمزه‌زاده        | انتشارات مدرسه برهان |
| ۱۳- خواب‌های عجیب                      | محمد حمزه‌زاده        | انتشارات مدرسه برهان |
| ۱۴- قصه‌های کوچک برای بچه‌های کوچک (۱) | شکوه قاسم‌نیا         | انتشارات قدیانی      |



|                      |                      |  |
|----------------------|----------------------|--|
| انتشارات قدیانی      | شکوه قاسم نیا        | ۱۵- قصه‌های کوچک برای بچه‌های کوچک (۲) |
| انتشارات قدیانی      | محمدرضا یوسفی        | ۱۶- حسنی به مکتب نمی‌رفت (کامل)        |
| انتشارات افق         | مصطفی رحمان دوست     | ۱۷- بچه‌ها و پیامبر                    |
| انتشارات مدرسه برهان | مجید توگلی           | ۱۸- خرگوشی که پرواز می‌کرد             |
| انتشارات مدرسه برهان | محمد میرکیانی        | ۱۹- خواب روباه                         |
| پیام محراب           | مرتضی امینی          | ۲۰- موش کوچولوی سیاه                   |
| کانون                | پرویز کلانتری        | ۲۱- خانه‌ی حاج رحیم کجاست؟             |
| انتشارات فرشتگان     | زهرا وثوقی           | ۲۲- جوجه‌های زیره‌ای                   |
| انتشارات مدرسه برهان | پروین علیپور         | ۲۳- شکوفه باران                        |
| انتشارات مدرسه برهان | مهری ماهوتی          | ۲۴- سفر به سرزمین آفتاب                |
| انتشارات محراب قلم   | ترجمه: سیدمهدی شجاعی | ۲۵- مروارید                            |
| نشر نخستین           | باز نویسی شعله طوسی  | ۲۶- گریه‌ی پر افاده                    |
| نشر برف              | ترجمه: بیژن نامجو    | ۲۷- الاغ آواز خوان                     |
| پیام نور             | عباس علامه           | ۲۸- پسری که کوچک شد                    |
| طرح و اجرای کتاب     | بتول مجیدیان         | ۲۹- اسباب بازی زنده                    |
| پیام نور             | امیرمهدی مرادحاصل    | ۳۰- یکی بود، یکی نبود ۱                |
| پیام نور             | امیرمهدی مرادحاصل    | ۳۱- یکی بود، یکی نبود ۲                |
| بچه‌ها سلام          | حمید عاملی           | ۳۲- پهلوان تیرداد                      |
| نشر نخستین           | ترجمه: گامایون       | ۳۳- قارچ و مورچه                       |







انتشارات مدرسه برهان  
بنیاد پژوهش‌های اسلامی  
جاده‌ی ابریشم  
کانون  
انتشارات اورانوس  
انتشارات قدیانی  
بچه‌ها سلام  
نشر رامین  
انتشارات قدیانی  
آستان قدس رضوی  
انتشارات مدرسه برهان  
نشر افق  
پیام آزادی  
محراب قلم  
انتشارات قدیانی  
نشر افق  
انتشارات امیر کبیر  
کانون  
انتشارات زیتون

ظریفه رویین  
راضیه شعبانی  
غلامرضا مرادقلی  
مژگان شیخی  
آلفرد جهانفروز  
ترجمه: بیژن نامجو  
حمید عاملی  
محمد نژد  
بازنویسی شکوه قاسم‌نیا  
راضیه شعبانی  
مهری ماهوتی  
ناصر یوسفی  
حمید هنرجو  
فریبا کلهر  
شهرام شفیع‌ی  
ناصر یوسفی  
محمد رضا یوسفی  
ناصر کشاورز  
نوری ایجاد‌ی

۳۴- نوه‌های ننه رعنا  
۳۵- همسایه‌های تازه  
۳۶- خانه‌ی شکلاتی  
۳۷- راز آواز  
۳۸- جادوگر غار سیاه  
۳۹- شنگول و منگول  
۴۰- تپل مپل و کپل  
۴۱- مریم کوچولو و ماهی سرخ رنگ  
۴۲- نانی ناز نازو  
۴۳- ماشینی که خواندن و نوشتن یاد گرفت  
۴۴- قصه‌های زینب  
۴۵- ماه پیشانی  
۴۶- مملی غصه‌نخور  
۴۷- سوت فرمانروا  
۴۸- خاله عروسک من  
۴۹- پنج قصه از یاسمن و جوجه‌ها  
۵۰- گردن‌بند ننه همدم  
۵۱- سیب جان سلام  
۵۲- امام علی و پرنده

معلمان محترم و اولیای گرامی دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب

این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۶۶۳ ۱۵۸۵۵ - گروه اسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر نامه ریزی و تایف کتاب دبیرستان